

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در آیاتی است که به آنها استشهاد شده بر این که عمل کافر مورد قبول واقع نمی شود. اشکالی که شده این است که این عدم قبول به معنای عدم صحت نیست و به معنای این است که ثواب برایش مترتب نمی شود؛ یعنی از این آیات نمی توانیم استفادۀ کنیم که کُفر علت برای عدم صحت عمل است. گفتیم که شیخ بهایی (قدس سره) پنج دلیل را ذکر می کند و خودش هم مورد مناقشه قرار می دهد که این پنج دلیل دلالت بر همین مدعا دارد که عدم قبول ملازم با عدم صحت نیست.

اولین دلیل ایشان آیه شریفه «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^[1] بود که بحثش گذشت و آن را تکرار نمی کنیم. در ادامه به بیان چهار دلیل ایشان خواهیم پرداخت که این بحث خودش می تواند یک قاعده باشد، قاعده شرطیت اسلام در صحت عبادات؛ یعنی خودش به عنوان یک قاعده است هر چند فقها به عنوان قاعده مطرح نکرده اند.

دلیل دوم

آیه دومی که در مقابل این مطلب است؛ یعنی می خواهد بگوید عدم قبول به معنای عدم صحت نیست، این دعایی است که خدای تبارک و تعالی حکایه از حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) در قرآن ذکر کرده و می فرماید: پس از این که کار ایشان تمام شده و بنای کعبه را ساختند، عرض کردند: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا»^[2]، مستدل می گوید: اینها کارشان که دقیق انجام شده بود، مأمور بودند بیت را بنا کرده و تطهیر کنند و همه دستورات خدا را انجام دهند، بعد از تمام این مراحل گفتند «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا»، نه این که عمل ما صحیحاً واقع می شود. فرض این است که عمل صحیح بوده و این تقبل یک مرحله دیگری مراد است.^[3]

ردّ دلیل دوم

از این دلیل این گونه پاسخ داده شده است: «السؤال قد يكون للواقع والغرض منه بسط الكلام مع المحبوب و عرض الافتقار لديه»؛ گاهی اوقات برای این که بیشتر با محبوب صحبت کنند از این باب است، سؤال در اینجا «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» مثل این آیه شریفه است: «رَبَّنَا لَا تَأْخُذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»^[4]. مثال بهتر همان قضیه ای است که خدای تبارک و تعالی از حضرت موسی (که روی همین جهت موسی کلیم الله می شود) می پرسد: چه چیزی در دستت توسست، می گوید عصا، می پرسد: با او چکار می کنی؟ عرض می کند: «أَهْشَ بِهَا عَلَى غَنَمِي»^[5]، خدا میل دارد که این حبیب و نبی اش با او حرف بزند. در اینجا گفته اند: ابراهیم و اسماعیل همه کارهایشان تمام شد باز می خواستند یک مقداری با خدا حرف بزنند و برای اظهار این ارتباط تعبیر «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» را گفتند.^[6]

به نظر می‌رسد این پاسخ بسیار خلاف ظاهر است و در ادامه آیه آمده: «إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ یعنی تو دعای ما را می‌شنوی و عالم هستی و آگاه به خواسته ما هستی. لذا در اینجا نیز باید همان جوابی که از آیه «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ» داد را بگوئیم؛ یعنی «ربنا تقبل منا» آن ثواب کامل را می‌خواهند؛ یعنی می‌دانند وظیفه‌شان را انجام دادند و اجر دارند و از خدا می‌خواهند در حد اعلیٰ ثواب به آنها داده شود، اما ارتباطی به محل بحث ندارد، اگر اصل الثواب بود باز می‌گفتیم این در مقابل آن قول مقابل قرار می‌گیرد، لکن در اینجا قرینه وجود دارد و با قرینه می‌گوئیم این قبول یعنی آن ثواب کامل.

به بیان دیگر، گاهی اوقات «قبول» استعمال می‌شود، قبولی که در اصل الثواب یعنی ملازم با صحت است و عدمش هم ملازم با عدم صحت است، اما قبولی که در ثواب کامل است دیگر ملازمه با صحت ندارد و اصلاً از محل بحث خارج است، در اینجا نیز به همین صورت است، «یتقبل» یک معنای عامی دارد قبول هم به معنای اصل الثواب می‌آید و هم به معنای الثواب الكامل و «یتقبل» در اینجا در یک فرد خاصی از قبول استعمال شده و آن عبارت است از «الثواب الكامل» که یک فرد خاص از ثواب است و این عام در خاصش استعمال شده که می‌شود استعمال عام در خاص که مجاز می‌شود.

نکته شایان ذکر آن است که در مشترک معنوی اگر یکی از افرادش را بالخصوص اراده کنی مجاز می‌شود، مثلاً یک وقت می‌گوئید: «زید انسان» به عنوان این‌که یکی از مصادیق است، اما اگر گفتید انسان زید است مجاز می‌شود. در اینجا نیز «إنما یتقبل» در «الثواب الكامل» استعمال شده که مثل این است که بگوئید «الانسان زید» که این مجاز است، اما اگر بگوئید «زید انسان» مجاز نیست.

بنابراین اگر بگوئید «الثواب الكامل» یکی از مصادیق قبول است درست است و مجاز هم نیست، اما در «انما یتقبل» که قبول را در خصوص ثواب کامل بگوید می‌شود مجاز و قرینه داریم. این‌که ما می‌دانیم این فعل کاملاً صحیح است و می‌دانیم بر این فعل اجر هم هست اجر کمی هم نیست، همه را دقیقاً ابراهیم و اسماعیل انجام دادند، وقتی می‌گویند: «ربنا تقبل منا»؛ یعنی آن مرحله عالیه از ثواب را به ما بده.

دلیل سوم

آیه‌ای است که مربوط به داستان هابیل و قابیل است، قضیه قربانی‌ای است که هابیل و قابیل باید انجام می‌دادند «و تَقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ»^[7]، مستدل می‌گوید: «أَنْ كَلَّا مِنْهُمَا فَعَلَ مَا أَمَرَ بِهِ مِنَ الْقُرْبَانِ»؛ هر یک از هابیل و قابیل همان چیزی که امر شد را انجام دادند؛ یعنی همان دستوری که برای قربانی به آنها داده شد، اما خداوند می‌فرماید: «تَقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ»، پس معلوم می‌شود که قبول و عدم قبول ارتباطی به عدم صحت ندارد.

متبادر از عدم قبول عدم صحت است، لذا وقتی می‌گویند قبول نیست یعنی مردود است و خللی در جزء یا شرطی از آن دارد. اگر بخواهیم این را در عدم ثواب کامل یا در ثواب کامل استعمال کنیم قرینه لازم دارد.^[8]

ردّ دلیل سوم

شیخ بهائی (قدس سرّه) در ردّ این دلیل می‌فرماید: برخی جواب دادند «بأنّه تعبيرٌ بعدم القبول عن عدم الاجزاء و لعله لخللٍ في الفعل»^[9]، اصلاً «تقبل من أحدهما لم يتقبل من الآخر» معنایش عدم صحت است و چون یک خللی در فعل بوده قبول نشده است، مثلاً قابیل نیت اطاعت نداشته، اخلاص نداشته، قصد قربت نداشته، یک خللی در این فعل وجود داشته، لذا این حرف خوبی است که اینجا «تقبل» برخلاف مدعای آن کسانی است که این پنج دلیل را آوردند؛ یعنی اینجا اصلاً قبول در صحت

استعمال شده، «تَقَبَّلَ» یعنی «صحیح»، و «لَمْ يَتَقَبَّلْ» یعنی عدم صحت، اصلاً این شاهد بر مدعای طرف مقابل می‌شود.

دلیل چهارم

دلیل چهارم روایتی است از پیامبر(صلي الله عليه وآله): «إِنْ مِنْ الصَّلَاةِ مَا يَقْبَلُ نَصْفَهَا»، وقتی انسان نمازی می‌خواند خداوند متعال نصف بعضی از نمازها را قبول می‌کند، بعضی ثلث و بعضی هم ربعش را قبول می‌کند و قسم چهارم «كَمَا يَلْفُ الثَّوْبُ الْخَلْقَ»؛ همان طوری که یک لباس کهنه‌ای را انسان می‌پیچد و دور می‌اندازد و کنار می‌گذارد، بعضی از نمازها مثل یک ثوب کهنه در هم می‌پیچد، «فیضرب بها وجه صاحبها»؛ و به صورت آن کسی می‌زنند که این نماز را می‌خواند!

شاهد این روایت آن است که اگر مراد از قبول صحت باشد، صحت که دیگر نصف و ثلث و ربع ندارد، نمی‌توانیم بگوئیم نصف این نماز صحیح و نصف باطل است، ثلث این نماز صحیح است و دو ثلث باطل است، ولی برای قبول می‌توان گفت به خاطر نصفش به آن ثواب می‌دهند، به خاطر ثلثش ثواب می‌دهند، برخی از نمازها هم اصلاً ثواب ندارد که به صورت صاحبش می‌زنند.^[10]

ردّ دلیل چهارم

در پاسخ از این دلیل گفته‌اند: «كُنَايَةُ عَنْ نَقْصِ الثَّوَابِ وَ فَوَاتِ مَعْظَمِهِ»؛ این کنایه از نقص ثواب است؛ یعنی آنکه می‌گوید «یقبل نصفها» یعنی ثوابش نصف می‌شود، «یقبل ثلثها» یعنی ثوابش یک سوم است. پس در حقیقت جواب دهنده این استدلال را قبول کرده است.

پاسخ ما در جواب از این دلیل آن است که می‌گوئیم در اینجا هم قرینه وجود دارد بر این‌که قبول به معنای صحت نیست و آن قرینه عبارت است از کلمه نصف و ثلث که ربطی به بحث صحت ندارد، صحت و بطلان یا نماز صحیح است یا بطل، نمی‌شود بگوئیم رکعت اول صحیح است و رکعت دوم باطل است. پس در این روایت قرینه وجود دارد و روی این قرینه باید این قبول را در مسئله ثواب ببرند؛ چون توزیع ثواب ثلث و نصف و ربع در آن معنا دارد لذا اینجا هم قرینه وجود دارد.

دلیل پنجم

دلیل پنجم این است که: «لَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَزَالُوا فِي سَائِرِ الْأَعْصَارِ وَالْأَمْثَالِ يَدْعُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِقَبُولِ أَعْمَالِهِمْ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْهَا»، این دلیل تقریباً نظیر دلیل دوم دعای حضرت ابراهیم است، مردم در طول تاریخ در همه زمان‌ها و بلاد بعد از اینکه نمازشان تمام می‌شود و عملشان تمام می‌شود از خدا تقاضا می‌کنند «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا»، «و لو اتحد القبول و الاجزاء لم يحسن هذا الدعاء الا قبل الفعل»؛ اگر قبول و صحت یک معنا داشت، باید قبل از این‌که فعل را شروع کنند بگویند: خدایا به ما توفیقی بده که یک عمل صحیح انجام بدهیم، اما اگر عمل را انجام داده و تمام شده، بعد از تمام شدنش بگوید: خدایا این را صحیح قرار بده، این معنا ندارد.

بنابراین این دعا چون بعد الفراغ است، دعای بعد الفراغ از عمل نمی‌تواند به معنای صحت باشد و قبول نمی‌تواند به معنای صحت باشد. بله، اگر قبل از عمل بود می‌شد معنای صحت باشد.^[11]

در پاسخ از این دلیل گفته شده: «إن الدعاء لعله لزيادة الثواب و تضعيفه»؛ یعنی مضاعف شدنش، بعد از اینکه نماز تمام شد کسی بگوید «ربنا تقبل منا»؛ یعنی خدایا به این عمل ثواب مضاعفی بده و در اینجا قرینه وجود دارد.

جمع‌بندی شیخ بهائی و دیدگاه علامه مجلسی

شیخ بهائی (قدس سرّه) بعد می‌گوید: «و فی النفس فی هذه الاجوبة شیء». ما در بعضی از این ادله اشکال کردیم. بعد می‌گوید: «و علی ما قيل فی الجواب عن الرابع کناية عن نقص الثواب ينزل عدم قبول صلاة الشارب الخمر»، این روایاتی که داریم شارب الخمر تا 40 روز نمازش قبول نمی‌شود؛ چون این شراب در آن مُشاشه‌اش (یعنی نرمی استخوان سر) 40 روز اثرش می‌ماند و می‌فرماید این یعنی ثواب این نماز کم است نه این‌که نمازش باطل است، بلکه نماز شارب الخمر صحیح است.

مرحوم مجلسی بعد از اینکه کلام شیخ بهائی تمام می‌شود می‌گوید: «و الحق أنه يطلق القبول فی الاخبار تارةً علی الاجزاء»؛ گاهی در روایات قبول یعنی صحت، عدم قبول یعنی بطلان، گاهی در «کمال العمل و ترتب الثواب الجزیل»؛ گاهی قبول به معنای ثواب زیاد است و گاهی هم در اعم از این دو تا است؛ یعنی اعم از صحت و ثواب جزیل استعمال شده است. ایشان همین مقدار را بیان می‌کنند.^[12]

جمع‌بندی بحث

به نظر می‌رسد: اولاً، حرف اصلی ما همان حکومت طایفه اولی بر طایفه ثانیه است که به نظر من این محکم‌ترین مطلب علمی است که می‌شود اینجا گفت، لذا آن آیاتی که می‌فرماید: «لن یقبل من احدهم ملء الارض ذهباً»^[13]، «لأنقیم لهم یوم القيامة وزناً»^[14]، «کرماز اشتدّت»^[15]، این حکومت دارد بر این آیاتی که به عنوان طایفه اول می‌گوید: «لأن اشتکت لیحبطن عملک»^[16]، «و قدمنا ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً»^[17].

ثانیاً، مطلب صاحب جواهر و مرحوم همدانی کاملاً درست است و متبادر از کلمه قبول یعنی صحیح، مثلاً وقتی می‌گویند حجّ تو قبول است یعنی صحیح است، نمازت قبول است یعنی صحیح است. البته گاهی با قرینه در معنای دیگر استعمال شده است.

دیدگاه برگزیده

تا اینجا بیان ما تمام شد و گفتیم «للتبادر»، برهان عقلی هم که هم مرحوم همدانی آورد و هم مرحوم خوئی پذیرفت و ما هم پذیرفتیم؛ یعنی دلیل ما بر اینکه قبول یعنی صحت دو امر است: (1) تبادر (2) برهان عقلی. در برهان عقلی هم گفتیم کسی توهم نکند که در معنای لغت جای عقل نیست جوابش را دادیم و تکرار نمی‌کنیم.

مطلب دیگر آن است که، وقتی در قرآن مراجعه می‌کنیم گاهی اوقات «قبول» اضافه شده به «شفاعت»، گاهی اوقات قبول اضافه شده به «شهادت»، گاهی اوقات قبول اضافه می‌شود به «من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه»^[18]، گاهی اوقات هم قبول به «عمل» اضافه می‌شود، گاهی اوقات قبول به «توبه» اضافه می‌شود. ممکن است گفته شود کلمه «قبول» فی‌نفسه معنا و ظهوری نداشته و مجمل است و باید به اعتبار مضافّ الیه‌ش معنا شود؛ یعنی قبول الشفاعة غیر از قبول الشهادة است.

در قبول الشهادة یک شرایطی می‌خواهد می‌گوئیم شهادتی قبول می‌شود که عن حس باشد، عادل باشد، اینها شرط قبول شهادت است، اما در قبول شفاعت می‌گوئیم روز قیامت خدا شفاعت شهدا را قبول می‌کند، شفاعت علما را قبول می‌کند، یعنی هذه

بنابراین باید مضاف الیه را در نظر بگیریم؛ یعنی بحث ما در قبولی است که اضافه به عمل واجب یا مستحب می‌شود، یعنی قبول دین را جزء ادله قرار ندهیم، قبول شهادت را جزء ادله قرار ندهیم، اینها اصلاً ربطی به ما نحن فیه ندارد. ما نحن فیه معنای قبولی است که یضاف إلى العمل است، می‌گوئیم «هذا العمل مقبول»، قبول اضافه به عمل انصراف به چه چیزی دارد؟ یعنی «هذا العمل تام»؟

ثواب یک امری است که خدای تبارک و تعالی بر عمل مترتب می‌کند و به خود عمل ربطی ندارد و لذا ممکن است یک عملی قابلیت ثواب هم نداشته باشد، اما خدا روز قیامت تفضلاً ثواب بدهد، در ثواب اصلاً استحقاق وجود ندارد. ما این همه اعمال انجام می‌دهیم استحقاق ثواب نداریم، شارع تفضلاً به ما ثواب می‌دهد ولی «قبول العمل»؛ یعنی قبولی که از شؤون مرتبط به عمل است که یکی از آنها، شؤونی است که این عمل یا مقبول است یا غیر مقبول، مقبول یعنی صحیح الاجزاء و الشرائط؛ یعنی آنچه به لحاظ خود عمل است. پس ما با این قرینه می‌توانیم به همان نتیجه‌ای برسیم که با راه اول رسیدیم.

پس ما دو راه ذکر کردیم که قبول یعنی صحت. بعد اگر در قرآن می‌فرماید عمل کافر قبول نیست «فلن یقبل من احدهم»، ما باید حمل بر همین صحت کنیم، لذا «لن یقبل» یعنی «لم یصح»؛ عملش صحیح نیست ولو به اندازه زمین در راه خدا طلا انفاق کند.

خلاصه آن‌که، بحث ما در این است که «الاسلام شرط فی صحة العبادات»، تا اینجا چند دلیل ذکر کردیم: (1) اجماع (2) مسئله شرطیت قصد قربت، (3) آیات، این سه تا را تمام کردیم. دلیل چهارم روایاتی است که از آنها استفاده شده بر این‌که عمل کافر باطل است و اگر کافر یک عبادتی را انجام داد خواه صلاة باشد یا صوم باطل است و یک قاعده فقهیه است که شرطیت اسلام فی جمیع العبادات، اصلاً از همین جا وارد شویم که اگر کافر حج انجام داد ولو دقیق محرم بشود و طواف کند همه کارها را انجام بدهد چون مسلمان نیست صحیح نیست.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1] . سوره مائده، آیه 27.
- [2] . سوره بقره، آیه 127.
- [3] . «و قوله تعالى حكاية عن إبراهيم و إسماعيل رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا مع أَنهما لا یفعلان غیر المجزي.» بحار الأنوار؛ ج 81، ص: 316.
- [4] . سوره بقره، آیه 286.
- [5] . سوره طه، آیه 18.
- [6] . «و عن الثاني بأن السؤال قد يكون للواقع و الغرض منه بسط الكلام مع المحبوب و عرض الافتقار لديه كما قالوه في قوله تعالى رَبَّنَا لا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا على بعض الوجوه.» بحار الأنوار؛ ج 81، ص: 316.
- [7] . سوره مائده، آیه 27.
- [8] . «و قوله تعالى فَتَقَبَّلْ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ مع أن كلا منهما فعل ما أمر به من القربان.» بحار الأنوار؛ ج 81، ص: 316.
- [9] . همان.
- [10] . «و قَوْلُهُ (ص): إِنَّ مِنَ الصَّلَاةِ مَا يُقْبَلُ نِصْفُهَا وَ ثُلُثُهَا وَ رُبُعُهَا وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا تُلْفُ كَمَا يُلْفُ التَّوْبُ الْخَلْقُ فَيُضْرَبُ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا. و التقريب ظاهر.» بحار الأنوار؛ ج 81، ص: 316.
- [11] . «و لأن الناس لم يزالوا في سائر الأعصار و الأمصار يدعون الله تعالى بقبول أعمالهم بعد الفراغ منها و لو اتحد القبول و

الإجزاء لم يحسن هذا الدعاء إلا قبل الفعل كما لا يخفى فهذه وجوه خمسة تدل على انفكاك الإجزاء عن القبول.» بحار الأنوار؛ ج81، ص: 316.

[12] . «و على ما قيل في الجواب عن الرابع ينزل عدم قبول صلاة شارب الخمر عند السيد المرتضى رضى انتهى كلامه رفع الله مقامه و الحق أنه يطلق القبول في الأخبار على الإجزاء تارة بمعنى كونه مسقطا للقضاء أو للعقاب أو موجبا للثواب في الجملة أيضا و على كمال العمل و ترتب الثواب الجزيل و الآثار الجليلة عليه كما مر في قوله تعالى إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ و على الأعم منهما كما سيأتي في بعض الأخبار و في هذا الخبر منزل على المعنى الثاني عند الأصحاب.» بحار الأنوار؛ ج81، ص: 317.

[13] . سورة آل عمران، آيه 91.

[14] . سورة كهف، آيه 105.

[15] . سورة ابراهيم، آيه 18.

[16] . سورة زمر، آيه 65.

[17] . سورة فرقان، آيه 23.

[18] . سورة آل عمران، آيه 85.